

نشریه مارکسیستی جوانان و کارگران ایران

شماره ۱۲ - خرداد ۱۳۹۲
ویژه‌ی «انتخابات» ریاست جمهوری

انتخابی در کار نیست! مبارزه را تدارک بینیم!



فهرست

- انتخابات: تلاش مستاصلانه‌ی خامنه‌ای برای انسجام حکومت ————— ۴
آرش عزیزی
- یادداشت‌هایی در مورد انتخابات پیشاروی ریاست‌جمهوری ————— ۷
سروش دشتستانی
- آیا باز کردن درهای اقتصاد مشکلات اقتصادی را حل می‌کند؟ ————— ۱۱
حمید علیزاده
- اعتصاب نفت و انقلاب ۵۷: فرصتی که از کف رفت ————— ۱۴
حسن سعدی
- سرمایه‌داری: «وحشت بدون پایان» ————— ۱۷
جان پیتسون، ترجمه‌ی آرش عزیزی
- تقلب انتخاباتی در وزیرستان! مبارزه واقعی تازه آغاز شده است! ————— ۱۸
آلن وودز

Mobareze Tabaghati (Class Struggle)

Marxist Voice of Workers and Youth in Iran

Mobareze@mobareze.org

Editorial Board: Hamid Alizadeh, Arash Azizi
and Soroush Dashtestani

Issue 11- May 2013

<http://www.mobareze.org>

<http://www.marxist.com/Iran>

Contact Mobareze organizers abroad:

UK (Headquarters abroad)-Hamid Alizadeh

hamid@marxist.com

Scandinavia – Soroush Dashtestani

0046729118578 – soroush@activist.com

North America – Arash Azizi – 0016478533131

arash@azizy.org

شناسنامه نشریه مبارزه طبقاتی

صدای مارکسیستی کارگران و جوانان ایران

Mobareze@mobareze.org

هیئت سردبیری: سروش دشتستانی، آرش عزیزی و حمید علیزاده
شماره ۱۲ - خرداد ۱۳۹۲ ویژه‌ی «انتخابات» ریاست‌جمهوری

<http://www.mobareze.org>

با رفقای سازمان دهنده‌ی «مبارزه طبقاتی» در خارج از کشور تماس بگیرید:

دفتر مرکزی / انگلستان: حمید علیزاده

hamid@marxist.com

اسکاندیناوی: سروش دشتستانی

Soroush@activist.com

شماره تماس: ۰۰۴۶۷۲۹۱۱۸۶۷۸

امریکای شمالی: آرش عزیزی

arash@azizy.org

شماره تماس: ۰۰۱۶۴۷۸۵۳۳۱۳۱

همیشه منتظر نظرات و انتقادات شما هستیم. «مبارزه طبقاتی» را نشریه خودتان بدانید و برای آن بنویسید.

انتخابات: تلاش مستاصلانه‌ی خامنه‌ای برای انسجام حکومت

آرش عزیزی

به وزارت کشور رفت. رحیم مشایی به میدان آمد تا «جریان انحرافی» رسماً خود را وارد گود کرده باشد.

چهارم، اصلاح‌طلبان که بی‌رمق‌تر از همیشه مدتی دست به دامن خاکی و رفسنجانی شده بودند و از آن‌ها می‌خواستند به میدان بیایند. نهایتاً خاکی اعلام کرد شرایط حضورش نیست و پشت رفسنجانی، عالی‌رتبه یار زنده‌ی خمینی، رفت. رفسنجانی هم در آخرین دقایق ثبت‌نام کرد.

اما اکنون که شورای نگهبان به بررسی نامزدها پایان داده و هشت نامزد مورد تایید خود را برگزیده این آرایش قوا به طور کلی به هم خورده است.

بزرگترین شوکی که شورای نگهبان وارد آورد، رد صلاحیت رفسنجانی بود. چنان که در بالا گفتیم او عالی‌رتبه‌ترین یار زنده‌ی خمینی است. دختر خمینی، زهرا مصطفوی، در پی این ماجرا نامه‌ای نوشت و گفت پدرش رفسنجانی را هم مثل خامنه‌ای مناسب رهبری می‌دانسته و دعوی این دو باعث اصلی مشکلات کشور است. شورای نگهبان مسلماً بدون رضایت خامنه‌ای نمی‌توانست چنین کند. اکنون شاهد این صحنه‌ی غریب هستیم که خامنه‌ای نه تنها فردی را از عرصه‌ی رقابت بیرون می‌کند که بدون حمایت او خود هرگز نمی‌توانست به ولایت فقیه دست پیدا کند که همین امروز رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام است و پیش از این رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس مجلس خبرگان و فرمانده جنگ با عراق بوده است.

در این میان جای تعجبی نداشت که مشایی نیز رد صلاحیت شد. انتظار این اقدام، بر خلاف رد هاشمی، از مدت‌ها پیش می‌رفت. حالا باید ببینیم احمدی‌نژادی که هارت و پورت را خوب بلد بود، در مقابل این حرکت چه می‌کند؟ به نظر می‌آید او جایگاهی برای خود باقی نگذاشته و بی‌سر و صدا کنار زده می‌شود.

از سوی دیگر، خامنه‌ای بار دیگر سعی کرده نامزدی را در شرف پیروزی قرار دهد که تا حدودی از جناح‌های شکل‌گرفته‌ی نظام مستقل است. این البته دقیقاً همان وضعیتی است که احمدی‌نژاد هشت سال پیش داشت. علت آن هم همان است که آن موقع بود: خامنه‌ای با تفنگی زیر بالش خود می‌خوابد و به هیچ یک از جناح‌ها اعتماد ندارد. مساله فقط پارانوای شخصی او، که بسیاری دیکتاتورها در دوران زوال خود به آن مبتلا می‌شوند، نیست. این بی‌افقی و استیصال هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی در شرایط بحران وسیع اقتصادی، سیاسی و

ایران در حالی تا کمتر از یک ماه عازم انتخابات ریاست‌جمهوری می‌شود که معنا و هدف این انتخابات بر هیچ کس پوشیده نیست: دعوی درونی بخش‌هایی از هیئت حاکمه که می‌خواهند احمدی‌نژاد، این هیولای فرانکیشنتی را که خود ساختند، از قدرت بیرون کنند. ظاهراً تمام بخش‌های اصلی هیئت حاکمه متفق‌القولند که باید هم «فتنه» (جنبش سبز) را خرد کرد و هم «جریان انحرافی» را (مشایی و نزدیکان احمدی‌نژاد) کنار زد. اما به هیچ وجه نمی‌توانند با هم توافق کنند که چه کسی باید سکان اداره‌ی دولت را به دست بگیرد. رویای یکدستی حاکمیت و وحدت در بالا همچنان سرایی بیش نیست.

این‌بار اما خامنه‌ای و سران نظام شمشیر را از رو بسته‌اند و سعی دارند به متحدترین وضعیت ممکن برسند. در زمان ثبت‌نام نامزدها برای انتخابات شاهد شکل گرفتن چهار قطب عمومی بودیم.



رای بعضی‌ها واقعا شمرده می‌شود

اول، محافظه‌کاران سنتی (اصول‌گرایان) و چهره‌های مختلف‌شان که قرار بود عاقل‌تر مدبرتر از احمدی‌نژادی‌ها باشند. سه چهره‌ی اصلی این جناح (حداد عادل، ولایتی و قالیباف) با هم «ائتلاف ۱+۲» را تشکیل دادند تا تصمیم بگیرند و فقط یک نفر را عازم میدان کنند.

دوم، جناح نزدیک‌تر به بیت رهبری و حول چهره‌هایی همچون آیت‌الله مصباح یزدی که با نام «جبهه‌ی پایداری» در انتخابات مجلس نهم شرکت کرد و به غیر از موفقیت نسبی در تهران، از طیف اولی عقب ماند. این «جبهه» کامران باقری لنگرانی، وزیر بهداشت دولت اول احمدی‌نژاد، را به عنوان نامزد خود معرفی کرد.

سوم، اسفندیار رحیم مشایی، رئیس دفتر احمدی‌نژاد و نامزد منتخب او که برای ثبت‌نامش در روز آخر، رئیس‌جمهور مرخصی هم گرفت و

دیپلماتیک است. خامنه‌ای به راستی چاره ندارد و می‌داند هر گونه باز کردن شرایط می‌تواند به کنار زدن خود او بدل شود.

این بار خامنه‌ای به نظر نه پشت چهره‌های سنتی رفته و نه حتی پشت «جبهه‌ی پایداری». او سعید جلیلی را برگزیده که نماینده‌ی شخص خود او در شورای عالی امنیت ملی است و به حکم خود او دبیر این شورا بوده است. (یعنی رایزن ارشد هسته‌ای نیز هست).

در روزهای پیش از انتخابات، با فشار بیت رهبری بود که لنکرانی، که مورد تایید و تحسین مصباح یزدی قرار گرفته بود، از رقابت به در شد. «جبهه پایداری» در عوض مجبور شد علنا از جلیلی حمایت کند. اما به گزارش سایت الف، وقتی همین جلیلی به قم رفت، مصباح حتی حاضر به دیدار با او نشد.

در اردوی سایر اصول‌گرایان سنتی‌تر، هر سه نامزد «ائتلاف ۱+۲» ثبت‌نام کردند و تایید صلاحیت هم شدند. اما خود این یعنی این‌که فعلا از ساده‌ترین توافق با یکدیگر باز مانده‌اند. حداد عادل البته گفته بالاخره تا پیش از انتخابات دو نفرشان استعفا می‌دهند تا یکی در کار بماند! (ابوترابی‌فرد، نامزد «ائتلاف پنج‌گانه»، که نماینده چهره‌های ریش‌سفیدی همچون مهدوی کنی است، یک روز قبل از اعلام نامزدها استعفا داد و کنار رفت اما از کسی حمایت نکرد).

علاوه بر این چهار نفر (حداد، ولایتی، قالیباف، جلیلی)، چهار نفر دیگر نیز تایید صلاحیت شده‌اند: یکی، محسن رضایی، فرماندهی سابق سپاه که نماینده‌ی بخشی از بخش خصوصی و طرفدار سیاست‌های راست‌گرایانه‌ی اقتصادی است. نامزدی رضایی که بازنده‌ی همیشگی است دیگر بیشتر شبیه به شوخی است. در زمان انتخابات مجلس نهم که گروهی راه انداخت و شکست خورد، نوشتیم: «(رضایی) ظاهرا باید لقب یکی از بی‌عرضه‌ترین مهره‌های جناح راست را بگیرد که همیشه بازنده و حاشیه‌ای بوده است!»

سه نفر از باصلاح اصلاح‌طلبان نیز تایید صلاحیت شده‌اند: محمدرضا عارف، معاون اول دولت دوم خاتمی؛ حسن روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی در زمان خاتمی؛ محمد غرضی، وزیر دولت‌های موسوی و رفسنجانی (که او هم چیزی در حدود رضایی اصلاح‌طلبان محسوب می‌شود).

فعلا به نظر نمی‌رسد اصلاح‌طلبان پس از رد حیثیت‌برنده‌ی رفسنجانی، قصد حمایت از عارف یا روحانی را داشته باشند. گرچه آمدن آن‌ها پشت یکی از این دو در مراحل بعدی بعید نیست.

انتخابات و مردم

ایران در حالی عازم انتخابات می‌شود که در یکی از خطرناک‌ترین دوره‌های تاریخ خود به سر می‌برد. قضیه دیگر فقط بحران حکومتی نیست. کل کشور در ویرانی بی‌سابقه به سر می‌برد. جمهوری اسلامی تمام نیرویش را به کار برد تا جنبش انقلابی ۸۸ را، که در خیزش عاشورا تا یک‌قدمی سرنگونی رفت، در خون خفه کند. حکومت احمدی‌نژاد اما در حالی تثبیت شد که از یک سو فساد و خرابی آن به بالاترین حد خود رسید تا دادِ خودی‌ترین «خودی»ها هم در بیاید؛ از سوی دیگر، تحریم‌های اقتصادی شکننده از سوی غرب، اقتصاد فی‌الحال درمانده‌ی کشور را بیشتر در هم شکسته است. اگر قبلا این فقط بخش‌هایی از طبقه‌ی کارگر بودند که ضربه می‌خوردند امروز طبقه‌ی متوسط نیز خرد می‌شود و به بی‌چیزی کامل کشیده شده است. تورم و بیکاری بیداد می‌کند. در مقاله‌ای در همین شماره می‌توانید کمی از وضع اقتصاد کشور و راه‌هایی که برای آن پیشنهاد می‌شود بخوانید.

دیگر امروز هیچ جناحی نیست که اعتراف نکند وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم مهمترین عامل کشور است. اما در این میان نامزدهای موجود، چه آن‌ها که تایید صلاحیت شدند و چه آن‌ها که رد شدند چه چیزی برای عرضه به مردم دارند؟

طوری که روند رد صلاحیت‌ها پیش رفته از یک طرف نشان می‌دهد که خامنه‌ای برای کسب انسجام در میان بالایی‌ها حاضر است تا آن‌جا برود که کسی در جایگاه رفسنجانی را هم رد کند و مقابل مصباح یزدی هم بایستد. و از طرف دیگر این‌که با این وجود موفق به حذف همگی رقبای خودی و وحدت در بالا نشده است. اما حتی اگر جلیلی پیروز شود نیز خامنه‌ای سر خانه‌ی اول خود باز می‌گردد. یعنی همان هشت سال پیش که پشت احمدی‌نژاد رفت تا اصلاح‌طلبان را از صحنه به در کند. با این تفاوت که هزینه‌ی مسیر هشت سال پیش او، نابودی بخش اعظم بنیان‌های اجتماعی نظام، ویرانی اقتصادی و از سر گذاردن بزرگ‌ترین جنبش انقلابی ضدحکومتی از سال ۵۷ تا کنون بوده است. جلیلی و هر گونه سیاست اقتصادی که پیاده کند دردی از درهای بنیادین نظام حل نمی‌کند.

اما اگر رفسنجانی پذیرفته می‌شد، چه؟ یا اگر او با فشارهایی از درون نظام پذیرفته شود، چه؟ (گرچه چنین امکانی بسیار بعید به نظر می‌رسد.) آیا این می‌توانست ادامه‌ی جنبش سبز یا قدم مثبتی برای مردم باشد؟

پاسخ صریح به این سوال «خیر» است. بر عکس، رفتن پشت رفسنجانی می‌توانست اشتباهی خطیر برای جنبش سبز و طرفداران دموکراسی در ایران باشد.

بزرگ‌ترین ناکامی جنبش سبز که باعث شد نتواند در کار پایین کشیدن خامنه‌ای موفق شود، چه بود؟ امروز بخش وسیعی، حتی از

کارشناسان جریان مسلط، معتقدند که جنبش برای نیل به اهداف خود می‌بایست با طبقه‌ی کارگر و اقشار فقیر جامعه ارتباط مستحکم‌تری برقرار می‌کند. همان‌ها هستند که می‌گویند این اعتصاب سراسری کارگری بود که می‌توانست نظام را فلج کند و پایین بکشد. جذب کارگران تنها در صورتی متحقق می‌شد که برنامه‌هایی اقتصادی در جهت منافع آن‌ها در دستور کار جنبش قرار می‌گرفت.

اما رفسنجانی غایب‌دهی کدام گرایش اقتصادی است؟ همان گرایشی که در پایان دوران جنگ به سیاست‌های دولتی‌تر پیشین نیز خاتمه داد و با لیبرالیزاسیون اقتصادی گسترده، عامل اجرای دستور کار سرمایه‌داری جهانی در ایران بود. مردم عادی در ایران او را وسیعاً نماینده‌ی ثروتمندان فاسد حاکم بر کشور می‌دانند. هشت سال پیش نیز اشتباه بعضی حامیان دموکراسی این بود که در مقابل احمدی‌نژاد پشت رفسنجانی رفتند. اما احمدی‌نژاد توانست قشرهایی از فقیرترین‌ها را با شعارهای پوپولیستی حول خود جمع کند در حالی که رفسنجانی، هر چقدر «روشنفکر ضد فاشیست» که برایش امضا جمع کرده باشد، هرگز قادر به کسب حمایت توده‌ای در ایران نبود و نیست.

هیچ کدام از نامزدهای این انتخابات، چه رد صلاحیت شده‌ها و چه تایید شده‌ها، راه پیشروی برای مردم ایران ندارند. هیچ‌کدام آینده‌ای روشن را بشارت نمی‌دهند. انتخابات‌های جمهوری اسلامی البته هیچ‌وقت دموکراتیک نبوده‌اند اما این یکی حتی از نظر اکثریت عظیم مردم مشروعیت ندارد.

یک نکته‌ی مثبت موسم انتخابات اما باز شدن فضای بحث سیاسی و گفتگو در مورد آینده‌ی کشور است. بر خلاف بعضی نیروها ما هیچ علاقه‌ای به تحریم کل جو سیاسی کشور نداریم. مارکسیست‌ها از هر راهی که بتوانند در این گفتگو شرکت می‌کنند و برنامه‌ی سوسیالیستی خود را پیش می‌گذارند. این برنامه امروز شاید توسط خیلی‌ها «خیالاتی» و دور از دوگانه‌ی «تحریم یا شرکت» دانسته شود اما ما چاره‌ای جز توضیح صبورانه‌ی آن به توده‌های ایران نداریم. چنان‌که تجربه‌ی دوره‌ی قبل نشان داده، در سیاه‌ترین دوره‌ها نیز ما می‌توانیم نیروهایی را جذب کنیم. دقیقاً در همین دوره‌ی کنونی است که ما به تجدید قوای نیروهای مارکسیستی دست می‌زنیم و می‌کوشیم پاسخ مسائلی را که در این جو حاد سیاسی مطرح می‌شوند پیش بگذاریم. ما به این نامزدها رای نمی‌دهیم اما در خانه نیز نمی‌مانیم و فعالانه در روندهای موجود سیاسی شرکت می‌کنیم.

واقعیت این‌جا است که این حرکت توده‌ای مردم از پایین است که می‌تواند فضای سیاسی را بگشاید و این نظام را پایین بکشد. چنین تحولی با حضور قاطع طبقه‌ی کارگر، با اعتصاب عمومی سراسری، در صدر جنبشی توده‌ای ممکن می‌شود. تحولات دو سال اخیر کشورهای همسایه‌مان دقیقاً همین روند را نشان می‌دهد. در کشورهایی که

طبقه‌ی کارگر وسیعاً و با سلاح اعتصاب به میدان آمد (مصر و تونس) رژیم‌های دیکتاتوری ده‌ها ساله یک‌شبه پایین کشیده شدند. جایی که حضور این طبقه میسر نشد (مهم‌تر از همه، سوریه) کار به دخالت خارجی و فروپاشی شیرازه‌ی جامعه کشید و بعد از هشتاد هزار کشته، دیکتاتور (بشار اسد) هنوز از جای خود کنار نرفته است. اما این تحولات درس‌های دیگری هم به ما می‌دهد. حتی در جاهایی که دیکتاتوری پایین کشیده شد، نیروهای بورژوازی دیگری (اخوان مسلمین در مصر و متحدینش در تونس) به قدرت رسیدند. با آن‌که، بخصوص در تونس، حداقلی از شرایط دموکراتیک به وجود آمده، وضعیت اقتصادی توده‌ها که نیرو محرکه‌ی اصلی انقلاب بود، بهتر که نشده، بدتر هم شده است. همین است که مبارزات ادامه دارد و بخش اعظمی از نیروهای چپ به این نتیجه می‌رسند که باید رهبری‌ای مارکسیستی بسازند که علت بنیادین تمام مشکلات توده‌ها را هدف بگیرد: نظام سرمایه‌داری. سرنگونی سرمایه‌داری امروز هدف اعلام‌شده‌ی صدها هزار نفر از مبارزین اتحادیه‌های کارگری و احزاب چپ در مصر و تونس است.

ساختن نیرویی که بتواند چنین برنامه‌ای را متحقق کند، هدفی است که نشریه‌ی «مبارزه طبقاتی» و رفقای که حول آن گرد آمده‌اند پیشروی خود قرار داده‌اند. در میان منجلاب نومی‌دی و یاس و استیصال که بخش‌های عظیمی از جامعه را فرا گرفته است، وظیفه‌ی مارکسیست‌ها این است که صبورانه واقعیت را توضیح دهند و نیروهای خود را بسازند. جامعه‌ی ایران آبستن تحولات بزرگ است و حرکت‌های توده‌ای علیه این شرایط، دیر یا زود، به میان خواهند آمد. وظیفه‌ی ما این است که در آن‌ها مشارکت کنیم و با پیش گذاشتن خواست‌های انتقالی راهی به میان توده‌ها بیابیم.

هر کجا که هستید، برای ساختن این نیروی سیاسی به ما بپیوندید!

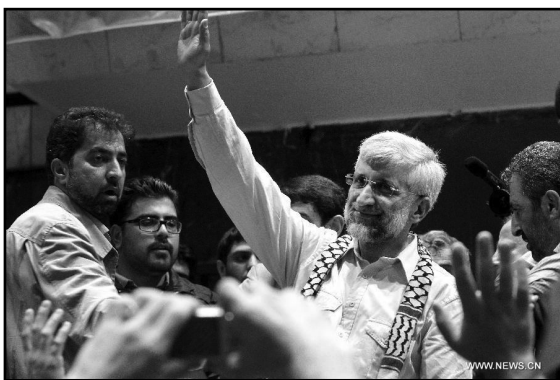


یادداشت‌هایی در مورد انتخابات پیش‌اروی ریاست‌جمهوری

سروش دشتستانی

سرمایه داری در ایران ضعیف است، وابسته به تزریق درآمد نفتی کشور است و هر روز که می‌گذرد شکاف‌های جدیدی در این طبقه و لاجرم نمایندگان سیاسی‌اش مشاهده می‌کنیم.

مسئله جناح اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی هیچ نفعی در سرنگونی نمی‌بیند و تمام نیروی مادی و معنوی خود را به کار می‌گیرند که جنبش دموکراسی خواه که گفتمان برابری طلبی را روی میز می‌گذارد به بیراهه بکشاند. در واقع وظیفه تاریخی نیروهایی مثل اصلاح طلبان در تمام دنیا همین است، اما پویایی جنبش‌های مردمی در اتفاقات خیابانی و زمانی که مردم متوجه قدرت متشکل خود می‌شوند به گونه‌ای است که آن‌ها می‌توانند در تضاد با رهبران اصلاح‌طلب خود قرار بگیرند. هر چه باشد کسانی که خود در ایجاد نظام وحشت و سکوت دهه ۶۰ و انقلاب فرهنگی و قتل عام کارگران خاتون آباد و دستگیری دانشجویان و روزنامه نگاران و ... در سال‌های قبل از دولت احمدی نژاد نقش اصلی را بازی می‌کردند بیش از هر چیز از سرنگونی انقلابی نظام هراسانند. اما از این گذشته مسئله دیگر نقشی بنیادین ایفا می‌کند. جناح‌های مختلف حکومت ایران نمایندگان مختلف بورژوازی ایران هستند و مردم سازمان یافته، اعتصاب عمومی و سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق نیروی مستقیم توده‌ها منافع سیاسی اقتصادی شان را در خطر می‌اندازد.



سعید جلیلی

با آنکه تحلیل سیاست در ایران پیچیده و به علت نبود آمار و ارقام صحیح، باندبازی‌های پشت پرده و نبود سیاست شفاف قابل ارزیابی کاملاً درست نیست اما تشتت رژیم در بالا یکی از نشانه‌های واضح جمهوری اسلامی است. اگر تا قبل از دولت احمدی نژاد این شکاف به دو بخش عمده محدود میشد در حال حاضر به بیش از سه جناح رسیده است. این تشتت بیش از همه چیز بر منافع اقتصادی متضاد

نکته: این خطوط پیش از اعلام تأیید صلاحیت نامزدها توسط شورای نگهبان نوشته شده‌اند. تحلیل کامل ما پس از آخرین تحولات در سرمقاله آمده است.

جمهوری اسلامی به یک انتخابات دیگر نزدیک می‌شود و این نه تنها برای حکومت که برای مردم نیز حایز اهمیت فوق العاده‌ای است، این اهمیت نه در روز انتخاب یا شاید کمپین‌های انتخاباتی که در فضای نسبی باز شده قبل از انتخابات است. جمعی از بازداشت‌های چند ساعته و چند روزه روزنامه‌نگاران برای التیماutom های امنیتی گواہ شکنندگی حکومت در روزهای منتهی به انتخابات در حال حاضر است. جمهوری اسلامی در حالی به انتخابات نزدیک می‌شود که هنوز تیر و ترکش‌های حرکت‌های مردمی قبلی را تن خود دارد. مردمی که از بدو شکست انقلاب ۵۷ و شکل‌گیری حاکمیت ایران همیشه تیغ اعدام و شکنجه و محدودیت‌های اجتماعی سیاسی را زیر گردن خود داشت توانست با استفاده از فضای ایجاد شده در سال ۸۸ به خیابان بیاید و در تاریخ صحنه‌ای بی سابقه‌ای را رقم بزند که نه تنها خامنه‌ای، که اصلاح طلبان حکومتی و ناامیدان از تغییر واقعی را هم لرزاند. شعارهایی نرمی چون «رای من کجاست» در کمتر از چند هفته به «ایران من را پس بده» و «مرگ بر دیکتاتور» رسید و گفتمان براندازی نظام بیش از هر زمان دیگری به جلو رفت.

تمام پیشرفت جنبش و تظاهرات و رادیکالیزه شدنش تا زمانی که هلیکوپترهای فرار را بر سقف کاخ ریاست جمهوری و بیت رهبری نشانند، نه از قدرت سازماندهی یک حزب و سازمان، و نه با رهبری فردی و شخصی یک نفر نشأت گرفته بود. ترس لحن رفسنجانی در سخنرانی‌ها و تأکید بر لزوم کار در چهارچوب «قانون اساسی جمهوری اسلامی» و لحن بیانیه‌های عقیم موسوی که نهایتاً سیاست‌های ناکافی او باعث شکست جنبش مردمی در اعتراضات ۸۸ شد، گواہ این نکته است که سران اصلاح طلبان خود نیز از آتشی که زیر سطح جامعه پنهان بود در بهت فرو رفتند. حرکت خودجوش مردم برای شرکت در تظاهرات، و فشار از بدنه ستادهای انتخاباتی موسوی و کروبی گواہ این است که جنبش مردمی سال ۸۸ برعکس ادعای بعضی رسانه‌های سبز خواست «قانون مداری در راستای تجلی عصر بنیانگذار انقلاب اسلامی» نبود و با قدم به عقب گذاشتن سران اصلاح طلب جنبش، مردم از اصلاح طلبان به معنی واقعی کلمه عبور کردند. مردم در خیابان به دنبال دموکراسی بودند، مسئله‌ای که جمهوری اسلامی قادر نیست به آن تن بدهد. دموکراسی بورژوازی شکلی از حکومت است که در کشورهای اجرایی است که منافع طبقه حاکم را تهدید نکند.

و متخاصم جناحین دلالت دارد. آن‌ها همه به دنبال راهی برای برون رفت از این مخمصه هستند.

وضعیت اقتصادی ایران گذشته، حال، و آینده

سرمایه داری در ایران ناقص و وابسته است و هیچگاه نتوانسته به رقابت در سطح بازارهای آزاد بپردازد. در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی بین سالهای ۶۸ تا ۷۶ سرمایه داری جهانی سیر صعودی داشت و بالا رفتن قیمت نفت و کم شدن هزینه های جنگ امکاناتی در اختیار دولت هاشمی گذاشت که سیاست های نولیبرالی را در تعامل با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی شروع کند. خاطره دوران ریاست جمهوری برای مردم بالا رفتن بی حد و حساب قیمتها و تورم بود. خصوصی سازی ها در جمهوری اسلامی با دولت هاشمی شروع میشود، و همین دولت برای اولین بار طرح حذف سوبسیدها را که در دولت احمدی نژاد با نام هدفمندسازی یارانه ها می شناسیم، مطرح کرد. در واقع این طرح خواست سرمایه داری جهانی امپریالیستی و بخشی از بزرگترین صنایع داخلی برای توانمند شدن و پیدا کردن قدرت رقابت در سطح جهانی است، با بالا رفتن قیمت نفت در دوران خاتمی و بیش از همه در دوران احمدی نژاد این جسارت در دولت احمدی نژاد ایجاد شد که آرزوی دیرینه تمام دولت های بعد از جنگ را تعبیر کند. اما دولت به علت ضعف های بنیادی سرمایه داری در ایران نتوانسته و نمی تواند بدون «فشار وارد کردن» به طبقات پایین جامعه این طرح را به منحصه اجرا بگذارد. در واقع نوک تیز پیکان هدفمندسازی یارانه ها رو به طبقه کارگر و ساختن سود بیشتر در صنایع بزرگ است. تا به حال هیچ کدام از کاندیداها در مورد این طرح حرفی به میان نیاورده و این طرح که در واقع زندگی سخت را بر مردم سخت تر کرده برای تمام کاندیداها به سان «عزم ملی» است. طبق آمار سازمان ملی آمار ایران، بالاترین نرخ تورم در حیات جمهوری اسلامی و کاهش دستمزدها (با در نظر گرفتن قدرت خرید مردم و خصوصی سازی های گسترده) و بیشترین نرخ بیکاری متعلق به دولت هاشمی رفسنجانی است. در دوران خاتمی مخصوصا در دور دوم نیز روند خصوصی سازی ها را دیده ایم. بیکاری در دوران هشت ساله خاتمی تنها ۲ درصد از سال آخر دولت هاشمی کمتر شد، و در دوران احمدی نژاد به حدود سال آخر ریاست جمهوری هاشمی رسیده است (منبع جهان نیوز). طبق گزارش فروردین ماه مرکز ملی آمار ایران بیکاری ۱۲.۲ درصد، اشتغال ناقص ۸.۹ درصد و بیکاری بین جوانان ۲۶.۹ درصد اعلام شده است. (منبع: مهر). البته باید در نظر گرفت که آمار رسم جلوه ای واقعی اقتصاد نیست و مسلما آمار واقعی بسیار بیش از این آمار است. اما نکته قابل توجه این است که در دوران هاشمی و بخش خاتمی رشد اقتصادی ایران و بقیه دنیا بسیار بیشتر از دوران احمدی نژاد بود. رشد اقتصادی در زمان هاشمی و خاتمی به ترتیب ۶.۱ - ۶.۴ درصد بود اما در حال حاضر و پیش بینی رشد منفی ۴ درصد است. باید توجه کرد که رشد اقتصادی ایران در بستر

رشد سرمایه داری جهانی محقق شد، و باز کردن نسبی بازار داخلی و سرمایه گذار خارجی توانست این رشد را رقم بزند. این موضوع برعکس ژست عوام فریبانه پیروزی «تکنوکرات ها و مدیران موفق هاشمی» بیش از همه به دوران رشد قبل از بحران جهانی سرمایه داری ربط دارد. بحران سرمایه داری که در سال ۲۰۰۸ شروع شد ایران را هم تحت تاثیر قرار داده است. این بار باز کردن بازارها، که بخشا عقب نشینی از برنامه هسته های را هم به همراه دارد، نه به رشد بلکه به خرد شدن طبقه کارگر ایران و بی حقوقی بیشترش منجر میشود.

از طرف دیگر تحریمهای اقتصادی غرب علیه ایران است که باعث کم شدن تولید نفت و به طبع آن خسارت شدید صنعت و کشاورزی شده است. دبیرخانه اوپک اعلام کرده است، تولید روزانه نفت خام ایران در ماه میلادی گذشته بیش از نیم میلیون بشکه کمتر از زمان مشابه سال قبل بوده است. فایننشال تایمز از کاهش ۶۰ درصدی صادرات نفت ایران گزارش میدهد. تحریم ها علیه ایران در واقع چاقوی تیزی است بر گردن طبقات محروم و مردم عادی و غیر از عواقب اقتصادی در عرصه سیاست هم باعث عقب راندن جنبش مردمی شده است. رژیم اکنون میتواند به بهانه تحریم و وضعیت اضطراری سرکوب همه جانبهای را در سایه «منافع ملی» اجرا کند

با آنکه در بی برنامه گی و سردرگمی اقتصادی ایران شکی نیست، و احمدی نژاد نشان داده که اقتصاد ریاضت کشیاش تنها بار بیشتر بر دوش طبقات ضعیف اجتماع گذاشته است، و با توجه به اینکه نباید توهمی به بی تقصیری این دولت که نماینده طبقه حاکم در ایران است، داشت اما تقلیل تمام مشکلات اقتصادی ایران به شخص احمدی نژاد و دولتش، و ساختن «شر بزرگ» از او کاری است که تنها از تحلیل های عقیم و جانب دارانه جناح هاشمی رفسنجانی برمی آید. گویا «سردار» خصوصی سازی ها، تورم و بیکاریهای گسترده میخواهد در نقش ناجی اقتصاد ایران ظاهر شود. در دورانی که اقتصادهای بزرگ دنیا خود حال و روز خوبی ندارند و سرمایه داری این کشورها در رکود یا رشدهای دهم درصدی قرار دارند چطور سیاست بازار آزاد می تواند اجرایی شود؟ تنها امکان عملی بیگاری کامل کارگران برای سوددهی سرمایه گذاران خارجی است. اما خود احمدی نژاد و طبیعتا کاندیدای مورد حمایتش، مشایی نیز از رابطه با غرب استقبال میکنند، ملاقات های معاونان احمدی نژاد با معاونین کاخ سفید در سفرهای نیویورک معید این نکته است که دولت احمدی نژاد هم به دنبال این موضوع بود اما این بحران عمومی سرمایه داری است که راه را بسته است. طرفداران خامنه ای هم که از سیاست بسته و تکبندی دفاع میکنند که راه حلی نیست و به انزوا و خرابی بیشتر اقتصاد می انجامد. فارغ از اینکه چه دولتی سر کار بیاید، اقتصاد ایران بیمار خواهد ماند. تنها در سایه ی ملی سازی فرماندهی عالی اقتصاد، قطع دست دلانان که عمدتا از سپاه هستند، اعمال اقتصاد برنامه ریزی به همراه دموکراسی

و کنترل کارگری است که می توان به کم شدن بیکاریها و تورم و افزایش دستمزدها رسید.

از چار و جدل های شخصی و جناحی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری که بگذریم، امروز در ایران مهمترین مساله اقتصاد است. اما در حالی که جناح های مختلف هر کدام دم از طرح های آنچنانی خود برای تحول اقتصاد می زنند ظاهرا هیچ کدام شان صحبتی از تعیین کننده ترین عامل معادله نمی کنند: وضعیت اقتصاد جهان.

این بخصوص در مورد اصلاح طلبان لیبرال صدق می کند که با وجود هم خطی با بسیاری از مواضع اقتصادی اصولگرایان دو خواسته ی بسیار مهم را اضافه می کنند: یک، باز کردن درهای کشور به روی غرب. دو، فراهم ساختن شرایط مناسب برای بخش خصوصی داخلی.

طبق آمار سازمان ملی آمار ایران، بالاترین نرخ تورم در حیات جمهوری اسلامی و کاهش دستمزدها (با در نظر گرفتن قدرت خرید مردم و خصوصی سازی های خصوصی سازی های گسترده) و بیشترین نرخ بیکاری متعلق به دولت هاشمی رفسنجانی است. در دوران خاچی مخصوصا در دور دوم نیز روند خصوصی سازی ها را دیده ایم. بیکاری در دوران هشت ساله خاچی تنها ۲ درصد از سال آخر دولت هاشمی کمتر شد، و در دوران احمدی نژاد به حدود سال آخر ریاست جمهوری هاشمی رسیده است. (منبع جهان نیوز). طبق گزارش فروردین ماه مرکز ملی آمار ایران بیکاری ۱۲.۲ درصد، اشتغال ناقص ۸.۹ درصد و بیکاری بین جوانان ۲۶.۹ درصد اعلام شده است. (منبع: مهر). البته باید در نظر گرفت که آمار رسمی تنها مشتتی از خروار را نشان می دهد جلوه ی واقعی اقتصاد نیست و مسلما آمار واقعی بسیار بیش از این آمار است. اما نکته قابل توجه این است که در دوران هاشمی و بخش خاچی رشد اقتصادی ایران و بقیه دنیا بسیار بیشتر از دوران احمدی نژاد بود. رشد اقتصادی در زمان هاشمی و خاچی به ترتیب ۶.۱ - ۶.۴ درصد بود اما در حال حاضر و پیش بینی رشد منفی ۴ درصد متعلق به ۲۴ سال اخیر دولت های جمهوری اسلامی است. باید توجه کرد که رشد اقتصادی ایران در بستر رشد سرمایه داری جهانی محقق شد، و باز کردن نسبی بازار داخلی و سرمایه گذار خارجی توانست این رشد را رقم بزند. این موضوع برعکس ژست عوام فریبانه پیروزی «تکنوکرات ها و مدیران موفق هاشمی» بیش از همه به دوران رشد قبل از بحران جهانی سرمایه داری ربط دارد. بحران سرمایه داری که در سال ۲۰۰۸ شروع شد ایران را هم تحت تاثیر قرار داده است. این بار باز کردن بازارها، که بخش عقب نشینی از برنامه هسته ای را هم به همراه دارد، نه به رشد بلکه به خرد شدن طبقه کارگر ایران و بی حقوقی بیشترش منجر می شود.

از طرف دیگر تحریم های اقتصادی غرب علیه ایران است که باعث کم شدن تولید نفت و به طبع آن خسارت شدید صنعت و کشاورزی شده است. دبیرخانه اوپک اعلام کرده است، تولید روزانه نفت خام ایران در ماه میلادی گذشته بیش از نیم میلیون بشکه کمتر از زمان مشابه سال قبل بوده است. فایننشال تایمز از کاهش ۶۰ درصدی صادرات نفت ایران گزارش می دهد. تحریم ها علیه ایران در واقع چاقوی تیزی است بر گردن طبقات محروم و مردم عادی و غیر از عواقب اقتصادی در عرصه سیاست هم باعث عقب راندن جنبش مردمی شده است. رژیم اکنون می تواند به بهانه تحریم و وضعیت اضطراری سرکوب همه جانبه ای را در سایه «منافع ملی» اجرا کند.



با آنکه در بی برنامه گی و سردرگمی اقتصادی ایران شکی نیست، و احمدی نژاد نشان داده که اقتصاد ریاضت کشی اش تنها بار بیشتر بر دوش طبقات ضعیف اجتماع گذاشته است، و با توجه به اینکه نباید توهمی به بی تقصیری این دولت که نماینده طبقه حاکم در ایران است، داشت اما تقلیل تمام مشکلات اقتصادی ایران به شخص احمدی نژاد و دولتش، و ساختن «شر بزرگ» از او کاری است که تنها از تحلیل های عقیم و جانب دارانه جناح هاشمی رفسنجانی انجام می دهند. برمی آید. گویا «سردار» خصوصی سازی های خصوصی سازیها، تورم و بیکاری های گسترده می خواهد در نقش ناجی اقتصاد ایران ظاهر شود. در دورانی که اقتصادهای بزرگ دنیا خود حال و روز خوبی ندارند و سرمایه داری این کشورها در رکود یا رشدهای دهم درصدی قرار دارند چطور سیاست بازار آزاد می تواند اجرایی شود؟ تنها امکان عملی بیگاری کامل کارگران برای سوددهی سرمایه گذاران خارجی است. اما خود احمدی نژاد و طبیعتا کاندیدای مورد حمایت اش، مشایی نیز از رابطه با غرب استقبال می کنند، ملاقات های معاونان احمدی نژاد با معاونین کاخ سفید در سفرهای نیویورک معید این نکته است که دولت احمدی نژاد هم به دنبال این موضوع بود اما این بحران عمومی سرمایه داری است که راه را بسته است. طرفداران خامنه ای هم که از سیاست بسته و تک بعدی دفاع می کنند، سیاستی به ضعف

بنیادهای اقتصادی ایران می‌رسد می‌کنند که راه حلی نیست و به انزوا و خرابی بیشتر اقتصاد می‌انجامد. فارغ از اینکه چه دولتی سر کار بیاید، اقتصاد ایران بیمار خواهند شد. تنها در سایه یک دموکراسی از پایینسایه ملی‌سازی فرماندهی عالی اقتصاد، قطع دست دلان که عمدتاً از سپاه هستند، اعمال اقتصاد برنامه‌ریزی به همراه دموکراسی و کنترل کارگری بر صنایع تولیدی و قطع دست دلان که عمدتاً از سپاه هستند است که می‌توان به کم شدن بیکاری‌ها و تورم و افزایش دستمزدها امید داشت. رسید.

با آنکه در بی برنامه‌گی و سردرگمی اقتصادی ایران شکی نیست، و احمدی نژاد نشان داده که اقتصاد ریاضت‌کشی‌اش تنها بار بیشتر بر دوش طبقات ضعیف اجتماع گذاشته است، و با توجه به اینکه نباید توهمی به بی‌تقصیری این دولت که نماینده طبقه حاکم در ایران است، داشت اما تقلیل تمام مشکلات اقتصادی ایران به شخص احمدی نژاد و دولت‌ش، و ساختن «شر بزرگ» از او کاری است که تنها از تحلیل‌های عقیم و جانب‌دارانه جناح هاشمی‌رفسنجانی انجام می‌دهند. برمی‌آید. گویا «سردار» خصوصی‌سازی‌ها خصوصی‌سازی‌ها، تورم و بیکاری‌های گسترده می‌خواهد در نقش ناجی اقتصاد ایران ظاهر شود. در دورانی که اقتصادهای بزرگ دنیا خود حال و روز خوبی ندارند و سرمایه‌داری این کشورها در رکود یا رشدهای دهم درصدی قرار دارند چطور سیاست بازار آزاد می‌تواند اجرایی شود؟ تنها امکان عملی بیگاری کامل کارگران برای سوددهی سرمایه‌گذاران خارجی است. اما خود احمدی نژاد و طبیعتاً کاندیدای مورد حمایت‌اش، مشایبی نیز از رابطه با غرب استقبال می‌کنند، ملاقات‌های معاونان احمدی نژاد با معاونین کاخ سفید در سفرهای نیویورک معید این نکته است که دولت احمدی نژاد هم به دنبال این موضوع بود اما این بحران عمومی سرمایه‌داری است که راه را بسته است. طرفداران خامنه‌ای هم که از سیاست بسته و تک‌بعدی دفاع می‌کنند، سیاستی به ضعف بنیادهای اقتصادی ایران می‌رسد می‌کنند که راه حلی نیست و به انزوا و خرابی بیشتر اقتصاد می‌انجامد. فارغ از اینکه چه دولتی سر کار بیاید، اقتصاد ایران بیمار خواهند شد. تنها در سایه یک دموکراسی از پایینسایه ملی‌سازی فرماندهی عالی اقتصاد، قطع دست دلان که عمدتاً از سپاه هستند، اعمال اقتصاد برنامه‌ریزی به همراه دموکراسی و کنترل کارگری بر صنایع تولیدی و قطع دست دلان که عمدتاً از سپاه هستند است که می‌توان به کم شدن بیکاری‌ها و تورم و افزایش دستمزدها امید داشت. رسید.

سیاست خارجی، همه راهها موازی اند

سعید جلیلی که خود را نماینده رهبر ایران در مذاکرات هسته‌ای می‌خواند این ارشد هسته‌ای و نماینده رهبر در شورای عالی امنیت ملی اعلام کرده است که مسئله هسته‌ای ایران یک مسئله فراجحای ه، فراجحای است و انتخابات تأثیری در آن ندارد. این که پافشاری

بر مواضع قبلی ج.ا بعد از انتخابات هم ادامه خواهد داشت بالاترین احتمال را دارد مگر اینکه گرچه بعضی تحولات می‌تواند اوضاع را دستخوش تغییر کند. مثلاً اگر متحدان ج.ا نظیر بشار اسد یا شرکای تجاری و همسایه ایران نخواهند واردات نفت و گاز را از ایران ادامه دهند. که این البته فقط یکی از سناریوهای احتمالی است. دلیل پافشاری کنونی رهبر ایران و نمایندگان‌ش در واقع این است که چهار سال پیش جمهوری اسلامی جنبش مردم را سرکوب کرد و در طول این چهار سال هر واقعه‌ای حتی کوچکترین‌اش را با قدرت تمام جواب می‌دهد و دلیل‌اش مبارزه دائمی با دشمنان است. خامنه‌ای می‌تواند به راحتی پایش را در مناقشه هسته‌ای به طرز آشکاری عقب‌بگذارد و خطر جنبش مردمی را هنوز حس می‌کند. یک لغزش در سیاست خارجی و کم‌رنگ شدن دشمن خارجی می‌تواند به پیشروی جنبش‌های توده‌ای در ایران کمک کند. در مقاله دیگری در همین نشریه با قلم ... می‌توانید جزئیات بیشتری از برنامه هسته‌ای و سیاست خارجی کاندیداهای مختلف بخوانید. اما چیز یجیزی که مشخص است این است که از اینجا به بعد برنامه هسته‌ای خط قرمز فصل الخطاب جمهوری اسلامی، خامنه‌ای است و برنامه‌ی کاندیداهای مختلف نمی‌تواند تفاوت‌چندانی با هم داشته باشد. گرچه تضمینی نیست که هر کس به ریاست جمهوری رسید در زمینه‌ی سیاست خارجی در تضاد با خامنه‌ای قرار نگیرد.

رفسنجانی، منجی کدام طبقه؟

در بالا توضیح دادیم که در چه شرایطی هستیم و سیاست‌های اقتصادی رفسنجانی چطور بر ضد طبقه کارگر است اما طرفداران هاشمی را چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ جواب این سوال شاید تا حد زیادی ما را به این نکته برساند که جایگاه هاشمی رفسنجانی کجاست. نمی‌توان گفت تمام اصلاح‌طلبان، بلکه بخش رهبران اصلاح طلب، با سیاست «لنگه کفش در بیابان نعمت است» پشت رفسنجانی ایستاده‌اند و او هم بعد از رخصت رهبر و با قول اینکه حتی ستاد انتخاباتی نداشته باشد به ثبت نام ریاست جمهوری رسید. ستاد انتخاباتی جایی است که مردم برای مدتی سازمان داده می‌شوند اما پراکنده کردنشان بعد از روز انتخابات ددرسری برای سازندگان‌اش ایجاد می‌کند.

مردمی که بعد از انتخابات ۸۸ خواست‌شان برگرداندن رای‌شان شدند و با آنکه این خواست برآورده نشد، شعارها و فرم‌هایش رادیکالتر و تیزتر تمام دیکتاتوری اسلامی را به چالش کشید را تصور کنید در حالیکه به خواست اول خودش که رای‌اش بود از طریق نیروی خودش به دست آورده بود، در این صورت موسوی که رهبر آن موقع اصلاح طلبان بود می‌توانست از بقیه خواست‌های این جنبش سرباز بزند. این روند را البته در سال ۸۸ به روشنی دیدیم. همان مردمی که در ستادهای انتخاباتی موسوی و کروبی گرد آمده بودند در میان جنبش واقعی به رادیکال‌ترین شعارها و صورت‌های اعتراضی رسیدند

کش مکش به تشمت بیشتر در حاکمیت بدل می شود.

نظر رهبر با کیست ؟

یک روز قبل از اعلام نتایج تعیین صلاحیت ها توسط شورای نگهبان صادق لنگرانی به نفع جلیلی کنار رفت. هیچ بعید نیست که تمامی خیلی اصول گرایان با اذن رهبرشان میدان را برای نزدیک ترین فرد به رهبر باز کنند. خامنه ای در خطابه ای نسبت به ثبت نام بسیاری از چهره های سیاسی در انتخابات ناخشنودی اش را اعلام کرد. و این شاید نشانه ای برای صرف نظر کردن بسیاری از کاندیداهای اصولگرا از ادامه راه باشد. هشت سال پیش که احمدی نژاد حکم تنفیذش را با بوسه بر دستان خامنه ای گرفت، خیلی سخت بود پیش بینی کرد که همان «مرید ولایت» رو در روی خامنه ای بیاستند. رژیم به علت تناقضات اقتصادی و سیاسی که دارد، در درون حاکمیت تقسیم می شود.

حتی اگر نماینده مورد نظر خامنه ای پیروز شود تضمینی نیست که دولت و رهبری تا انتهای راه در کنار هم بیاستند. ایستند.

راه حل کجاست ؟

همانطور که گفته شد هر کدام از نمایندگان جناح های رژیم ایران، یکی از نمایندگان طبقه حاکم هستند و اعتماد به آنها نهایتا به ضرر مردم و منافع طبقه کارگر و جوانان است. راه مردم همانطور که در سال ۸۸ نشان دادند تلاش و رسیدن به دموکراسی واقعی، دست و پنجه نرم کردن با انواع و اقسام رهبران ناامید و فاسد در جنبش و گذر از آنها و تشکل و مبارزه با تکیه به نیروی خود است.

سخت ترین دیکتاتوری ها با فشار اجتماعی از پایین متشتت می شوند، ضعیف می شوند و از بین می روند. منجی ای جز مبارزه طبقاتی وجود ندارد.



و کل دیکتاتوری جمهوری اسلامی را به چالش کشیدند. ارزیابی اصلاح طلبان این نبود که چنین پتانسیل عظیمی در شکاف های اجتماعی نهفته باشد. سازمان ندادن عمدی، نرفتن به سمت اعتصاب عمومی، و اصرار بر قانون اساسی ج.ا. و عقب نشینی رهبران اصلاح طلب باعث شکست جنبش ۸۸ شد. چطور رفسنجانی می تواند نماینده مردمی باشد که در آن برهه تاریخی کنارشان مانده است؟ از نقطه نظر جوانان و دانشجویان و مطالباتشان که اصلی ترین هایشان را شغل، مسکن، آزادی های مدنی و بیان است، و رفسنجانی نمی تواند این خواست های اقتصادی و اجتماعی را پاسخ بگوید زیرا خواست های اجتماعی خود تابعی از بهتر شدن وضعیت اقتصادی و تثبیت ج.ا. است. یک کوتوله تنها کوتاه بین ترین نگاه است که می تواند آزادی های مدنی و بیان را به ظرفیت های فردی یک نفر (آن هم رفسنجانی) گره بزند در حالیکه ج.ا. عظیم ترین مشکل های اقتصادی را دارد. این از خواست یک نفر نیست که این آزادی ها را بدهد یا ندهد. آزادی بیان برای طبقه کارگر به آزادی تشکل و اعتصاب است ترجمه می شود و از این سم کشنده تر برای ج.ا. وجود ندارد.

رفسنجانی هم مانند رئیس جمهور قبلی مجبور است زهرچشم بگیرد، به زندانی شدن شهروندان اعتراض نکند، مطبوعات را کنترل کند تا بتواند سیاست های اقتصادی اش را اجرا کند و نگذارد عکس العمل طبقات جامعه منعکس شود. رفسنجانی بیش از همه نماینده سرمایه داری بزرگ در ایران است. طبقه ای که حیات و قدرتش در گره خوردنش با سرمایه داری جهانی است اما در شرایط کنونی معنی جز بدبختی کامل طبقات پایین ندارد.

مشایی، احمدی نژادی دیگر

به سختی بتوان تصور کرد که مشایی خطی مستقل از احمدی نژاد را پیش بگیرد. سیاست های اقتصادی او مبتنی بر اجرای فاز دوم هدفمندکردن یارانه ها به سرعت است. از یاد نبریم که خود احمدی نژاد در یاس مردم از سیاست های اقتصادی دولت خاتمی و با شعارهای پوپولیستی و ضدتجمل گرایی اش ضدتجمل گرایی اش به قدرت رسید و با آنکه رئیس مجلس ایران خطر شورش های اجتماعی با اجرا کردن فاز دوم را گوشزد کرده است اما شواهد و گفته ها نشان از خواست ادامه این سیاست توسط مشایی دارد. بزرگترین چالش دولت احمدی نژاد مستقل عمل کردن نهادهای اقتصادی تحت امر خامنه ای و به خصوص سپاه پاسداران بوده است و مشایی می خواهد با سیاست های پوپولیستی و خط و نشان کشی و شاید نرم کردن لفظی فضای سیاسی با غرب و حتی مدد از کلمات ناسیونالیستی به جمع کردن نیرویی پشت سرش بپردازد و بتواند یکی از جناح های بلامنازع رژیم گردد. اینکه در این راه چه زد و بندهای سیاسی پشت پرده در جریان خواهد بود برای احدی مشخص نیست اما واضح است که این

آیا باز کردن درهای اقتصاد مشکلات اقتصادی را حل می‌کند؟

حمید علیزاده

گذشته، دفتر بودجه‌ی کنگره‌ی آمریکا پیش‌بینی کرد که کسری بودجه‌ی امسال تنها (!) ۴ درصد خواهد بود، در حالی که در سال ۲۰۰۹، ۱۰ درصد بود.

اما، چنان‌که فایننشال تایمز به درستی توضیح داد، این تنها با کاهش بودجه‌ی دولتی انجام می‌شود که مجدداً از طریق کاهش تقاضا به اقتصاد ضربه می‌زند. در ماه آوریل، تولید ۴/۰ درصد سقوط داشت اما این تازه آغاز کار است. از کاهش مستقیم مخارج اجتماعی که بگذریم، میلیون‌ها نفر بدون شغل هستند. ۱۲ میلیون رسماً بیکارند اما رقم صحیح‌تر شمار بیکاران ۲/۲۲ میلیون (۱۴ درصد) است.

آثار این بیکاری به تدریج خود را در اقتصاد نشان می‌دهد. همین حالا می‌بینیم که ارقام رسمی نشان می‌دهد در ماه گذشته شاهد کاهش ۸/۰ درصدی خرید غذا و ۷/۴ درصدی مصرف بنزین بودیم. این در حالی است که قیمت‌های بنزین به طور چشمگیری سقوط کرده‌اند و دلار در سطح جهانی تقویت شده است و در نتیجه کالاهای وارداتی ارزان شده‌اند.

اروپا در لبه‌ی پرتگاه

در سوی دیگر اقیانوس اطلس، چشم‌اندازها بهتر از این نیستند. کل بدهی عمومی درون اتحادیه‌ی اروپا در سال ۲۰۱۲، یازده تریلیون یورو بود (با افزایش از سال ۲۰۰۹ که ۷/۸ تریلیون بود). در این‌جا نیز تلاش برای پایین آوردن این بدهی است که اقتصاد را به سوی منجلاّب هل می‌دهد.

سال گذشته، اقتصاد اروپا برای ششمین فصل پیاپی سقوط داشت (که در تاریخ اتحادیه‌ی اروپا بی‌نظیر است). حدود ۱۹ میلیون نفر از جمعیت ۳۴۰ میلیونی منطقه‌ی یورو بیکار هستند. بیکاری در یونان و اسپانیا ۲۷ درصد است. اقتصاد یونان در ششمین سال رکود است و افزایش مالیات‌ها و کاهش بودجه‌ی دولت که خواست رهبران اتحادیه‌ی اروپا و صندوق جهانی پول است آن‌را بیشتر نیز به زوال می‌کشاند - فراموش نکنیم که صندوق جهانی پول دقیقاً خواستار همین کاهش بودجه‌ها در ایران نیز هست. نرخ بیکاری در یونان ۲۷ درصد است اما بیکاری جوانان ۲/۶۴ درصد است. بدهی عمومی یونان از ۱۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۱ به ۱۵۹ درصد در سال ۲۰۱۲ کاهش یافت. اما این تنها پس از آن است که در سال

از جار و جدل‌های شخصی و جناحی نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری که بگذریم، امروز در ایران مهمترین مساله اقتصاد است. اما در حالی که جناح‌های مختلف هر کدام دم از طرح‌های آنچنانی خود برای تحول اقتصاد می‌زنند ظاهراً هیچ‌کدام‌شان صحبتی از تعیین‌کننده‌ترین عامل معادله نمی‌کنند: وضعیت اقتصاد جهان.

این بخصوص در مورد اصلاح‌طلبان لیبرال صدق می‌کند که با وجود هم‌خطی با بسیاری از مواضع اقتصادی اصول‌گرایان دو خواسته‌ی بسیار مهم را اضافه می‌کنند: یک، باز کردن درهای کشور به روی غرب. دو، فراهم ساختن شرایط مناسب برای بخش خصوصی داخلی.

آن‌ها مدعی هستند که این‌گونه، به غیر از افزایش درآمد نفتی، سرمایه‌گذاری‌ها بالا می‌رود، ایجاد اشتغال می‌شود و در نتیجه اقتصاد به پیش رانده می‌شود. اما هرگز به این سوال پاسخ نمی‌دهند که سرمایه‌گذاری قرار است از کجا بیاید و اگر هم کالایی تولید شد، چه کسی قرار است آن‌را خریداری کند. در واقع نگاهی به اقتصاد جهانی باید شکی جدی در هر دنباله‌روی صادق این افکار ایجاد کند.



اسکناس‌های داغ

برخلاف امیدهای تخیلی اقتصاددانان بورژوازی غرب، اقتصاد جهانی به هیچ وجه در حال احیا نیست. این‌را تا حدودی در کاهش قیمت کالاها می‌بینیم - از جمله نفت که قیمت کنونی‌اش حدود ۹۳ دلار است. شاخص دیگر کند شدن تجارت جهانی است. بازرگانی دریایی که تا همین الان به شدت کاهش یافته بیشتر نیز کاهش می‌یابد و به تنها ۲-۳ درصد می‌رسد در حالی که در ماه فوریه افزایش ۴-۵ درصدی آن تخمین زده می‌شد.

اقتصاد آمریکا که بزرگترین جهان است نیز جای امیدواری باقی نمی‌گذارد. عامل اصلی در این‌جا بدهی عمومی ۸۰۵/۱۶ تریلیون دلاری (۱۲ صفر!) است که به هیچ وجه کاهش نمی‌یابد. هفته‌ی

۲۰۱۱، ۱۰۰ میلیون یورو بدهی کشور را بخشیدند. مگر نه اوضاع خیلی بدتر هم می‌شد. اسپانیا، پرتغال و ایرلند در موقعیتی مشابه هستند و ایتالیا نیز به همین سمت می‌رود.

اما این تنها اقتصادهای ضعیف جنوب اروپا نیستند که در بحرانند. فرانسه نیز پس از دو فصل رشد منفی رسماً وارد رکود اقتصادی شد. در این جا بیکاری ۳/۱۰ درصد است. حتی آلمان، که با اختلاف بسیار از بقیه، قوی‌ترین اقتصاد منطقه‌ی یورو است، در فصل قبل رشدی ۱/۰ درصدی داشت. زوال اقتصاد آلمان انعکاس دو عامل است. اول، تأثیر کاهش تقاضا در بقیه‌ی اروپا و دوم، کندی اقتصاد چین.



این روزها با پانزده هزار تومان چه می‌شود خرید؟

چین

در دوره‌ی اخیر، بخش‌های وسیعی از بورژوازی امیدوار بودند که چین اقتصاد جهان را نجات می‌دهد. اما آن‌ها به تدریج متوجه می‌شوند که چنین اتفاقی نخواهد افتاد. گرچه رشد چین (در حال حاضر، ۵/۷ درصد) هنوز بالاتر از بقیه‌ی جهان است، فاصله‌ی بسیاری با سال ۲۰۰۷ که ۱۴ درصد بود دارد. اما تمام داستان این نیست. همین حالا شاهد نشانه‌های روشنی هستیم که تولید به شدت کند می‌شود. اول از همه، شاهد کاهش قیمت اقلامی همچون آهن، مس، طلا، پلاتین، نقره و سایر فلزهای صنعتی هستیم. این نشانی است از توقف تولید و صنعت در چین که عامل پیش‌راندده‌ی افزایش قیمت کالاها در ۱۵-۲۰ سال اخیر بوده است.

در عین حال اقتصاد برزیل، که متکی به چین است، سال گذشته تنها ۹/۰ درصد رشد داشت (این میزان سه سال پیش ۵/۷ درصد بود). همین روند تا میزان کمتری بر تایوان، استرالیا، کره و آفریقای جنوبی نیز تأثیر می‌گذارد. این‌ها همه اقتصادهایی هستند، شدیداً متکی به بازار چین، بخصوص برای فروش مواد خام خود.

بحران مازاد تولید

اقتصاد جهانی در بن‌بست است و به نظر نوری در انتهای تونل مشاهده نمی‌شود. این، چنان‌که بعضی‌ها ادعا می‌کنند، بحرانی

سیاسی یا مالی نیست که بحران نظام‌مند مازاد تولید است - بحران سرمایه‌داری. در واقع بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ هیچ‌وقت مثل امروز ذخایر نقدی نداشته‌اند. سودها در بالاترین میزان هستند. مشکل اصلی مازاد تولید است که امروز به معنی مازاد ظرفیت است.

صنعت خودرو نمونه‌ی بسیار خوبی از این واقعیت است. مثلاً در صنعت خودروسازی چین، تا پایان سال ۲۰۱۱، شاهد ۶ میلیون واحد مازاد ظرفیت بودیم. این دو برابر خودروهایی است که در سال ۲۰۱۲ در آلمان فروخته شد. صنعت چین، به طور کلی، به گفته‌ی صندوق جهانی پول، در حال حاضر با تنها ۶۰ درصد ظرفیت خود فعالیت می‌کند.

در اروپا هم وضع بهتر از این نیست. به گفته‌ی فایننشال تایمز، استفاده از ظرفیت در کارخانه‌های خودروسازی اروپا به طور متوسط ۶۶ درصد است. ظرفیت مازاد شامل ۱۰ میلیون واحد می‌شود - یعنی پاندازه‌ی تولید ۲۶ کارخانه.

اصلاح‌طلبان لیبرال می‌گویند گشودن درهای اقتصاد ایران به سمت غرب باعث افزایش سرمایه‌گذاری در صنعت ایران می‌شود و در ضمن، گسترش بازارهای موجود برای کالاهای ساخت ایران. اما این گمان چه قدر واقعیت دارد؟

مثلاً بیایید به صنعت خودروسازی ایران نگاه کنیم که در سال گذشته ۵۰ درصد کاهش فروش به خود دیده است. آخر چرا کسی در این صنعت سرمایه‌گذاری کند وقتی در خود کارخانه‌های غربی، مازاد ظرفیت عظیم موجود است؟ شاید برای باز پس گرفتن بازار عراق؟ اما شرکت‌های غربی همین الان می‌کوشند بازار خودروی عراق را مال خود کنند. پس چرا به کارخانه‌های ایرانی اجازه دهند دوباره این بازار را به دست بگیرند؟

به بقیه‌ی خاورمیانه هم که نگاه کنیم می‌بینیم چشم‌انداز روشن‌تری در کار نیست. مصر، که بزرگ‌ترین بازار جهان عرب است، در عمیق‌ترین بحران خود از دهه‌ی ۱۹۳۰ تا کنون است. فروش خودرو در مصر تنها سال گذشته ۳۰ درصد کاهش داشت. عواملی مشابه را می‌توان در سراسر خاورمیانه و در صنایع مختلف دید.

شکی نیست که برداشتن تحریم‌ها بخشی از فشار را از دوش اقتصاد بر می‌دارد و قضای تنفس اقتصادی به رژیم می‌دهد (گرچه از نظر سیاسی به تضعیف آن می‌انجامد) اما مسائل اصلی اقتصاد ایران را حل نمی‌کند (یعنی مشکل عقب‌ماندگی و مساله‌ی اتکالی بیش از حد به نفت) و روند رو به زوال اقتصاد را هم تغییر نمی‌دهد. سرمایه‌داران علاقه‌ی چندانی به سرمایه‌گذاری در تولید جدید ندارند چرا که ظرفیت، در سطح جهانی، همین حالا هم بسیار بیش از آن است که



بازار، قابلیت جذبش را داشته باشد. در واقع مشکل اساسی دقیقا همین است. بورژواها که در تولید سرمایه‌گذاری نمی‌کنند و در رقابت با یکدیگر هستند، در عین حال باید استعمار طبقه‌ی کارگر را تعمیق بخشند - و این با اخراج بعضی و/یا کاهش دستمزدهای دیگران و ... است. اما این به نوبه‌ی خود باعث کاهش بیشتر اندازه‌ی بازار و تکرار کل این روند می‌شود.

چنان‌که ما پیش از این نیز گفته‌ایم، مساله نظام‌مند است. مارکسیست‌ها جبرگرایان اقتصادی نیستند اما ما این واقعیت را می‌پذیریم که اقتصاد بنیان توسعه‌ی جامعه است. نظام سرمایه‌داری امروز در سطح جهانی در عمیق‌ترین بحران تاریخ خود است. از این رو است که اقتصاد تعیین‌کننده‌ترین عامل در بیشتر کشورها شده است و نقشی مستقیم در سیاست بازی می‌کند و فضای تحرک را بر دولت‌ها تنگ می‌کند. تا وقتی که کل چارچوب این نظام در هم کوبیده نشود، هر رژیمی که سر کار باشد برده‌ی این نظام و بحران آن خواهد بود.

اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها، احمدی‌نژاد را متهم می‌کنند که با چاپ پول و ریختن آن به جیب فقرا اقتصاد را ویران می‌کند. او هم به نوبه‌ی خود می‌گوید اگر این کار را نکند اقتصاد از هم فرو می‌پاشد. خامنه‌ای را متهم می‌کنند که کشور را منزوی کرده و به اقتصاد ضربه می‌زند. او هم در جواب می‌گوید می‌خواهند در را به روی لاشخورهای امپریالیست (بخوانید، رقیب) باز کنند. و طرفه آن‌جا که این‌ها همه درست می‌گویند.

درون این نظام، تمام راه‌ها به فاجعه ختم می‌شود. مشکل نه پرداخت‌های نقدی مستقیم به فقرا است و نه یارانه برای کالاهای ساده. در واقع، ما مارکسیست‌ها نه تنها طرفدار هر دوی این‌ها هستیم که خواهان گسترش بیشتر آن‌ها هم هستیم. ظرفیت تولیدی، نیروی کار و مواد خام برای تضمین این اقدامات کاملا در دسترس طبقه‌ی کارگر هست. به شرط این‌که اقتصاد در دست طبقه‌ی سرمایه‌دار نباشد.

تنها راه ممکن برای قدم برداشتن در این راه این است که اقتصاد را بر بنیانی عقلانی و با برنامه‌ای دموکراتیک سازمان دهیم. این یعنی ملی‌سازی فرماندهی عالی اقتصاد تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگری.

این برنامه‌ی اقتصادی مارکسیست‌ها است و «مبارزه طبقاتی» برای تحقق چنین هدفی مبارزه می‌کند.

اعتصاب نفت و انقلاب ۵۷: فرصتی که از کف رفت

حسن سعدی



به گواهی تاریخ مستند، اعتصاب کارگران نفت در سال ۵۷، نقشی تعیین کننده در سقوط شاه داشت. این کارگران بودند که شیرهای نفت را بستند و تنها برای بازار داخلی تولید کردند و حکومت شاه را به مرز ورشکستگی رساندند.

به گواهی تاریخ مستند، اعتصاب کارگران نفت در سال ۵۷، یک روز بعد از جمعه سیاه، شکل گرفت. صدها نفر از کارگران و کارکنان صنعت نفت پلایشگاه تهران اعتصاب کردند. دو روز بعد کارگران و کارکنان پلایشگاه‌های تبریز، آبادان، اصفهان و شیراز و سرانجام کرمانشاه دست از کار کشیدند. همراهی این اعتصاب‌ها با دیگر مبارزات کارگری بر شدت بحران سیاسی افزود و رژیم شاه را به لبه پرتگاه سرنگونی برد. خوست ابتدایی کارگران افزایش حقوق و بهبود شرایط کاری خود بود.

به گواهی تاریخ مستند، اعتصاب کارگران نفت در سال ۵۷، یک روز بعد از جمعه سیاه، شکل گرفت. صدها نفر از کارگران و کارکنان صنعت نفت پلایشگاه تهران اعتصاب کردند. دو روز بعد کارگران و کارکنان پلایشگاه‌های تبریز، آبادان، اصفهان و شیراز و سرانجام کرمانشاه دست از کار کشیدند. همراهی این اعتصاب‌ها با دیگر مبارزات کارگری بر شدت بحران سیاسی افزود و رژیم شاه را به لبه پرتگاه سرنگونی برد. خوست ابتدایی کارگران افزایش حقوق و بهبود شرایط کاری خود بود.

گسترش موج اعتصابات در سراسر کشور، مخصوصاً صنعت نفت، اقتصاد ایران را به حال فلج کامل در آورد و درآمد ارزی کشور به حد ناچیزی رسید که به بحران اقتصادی رژیم شاه انجامید.

قطع تولید به قحطی نفت و بنزین در زمستان ۱۳۵۷ انجامید و شرایط مردم را در هوای سرد زمستان دشوار ساخت. خمینی در نامه ای به کارگران نفت از آنان خواست تا «نفت و فرآورده‌های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج تا سقوط». «رژیم غیر قانونی فعلی به طور کامل ممانعت به عمل آید. خمینی بر همین اساس کمیته ای متشکل از هاشمی رفسنجانی، بازرگان و تنی چند از کارشناسان را برای رهبری اعتصاب و ابلاغ دستورات خویش به کارگران نفت انتخاب نمود.

متأسفانه در غیاب چشم‌انداز روشن و قاطع سیاسی نزد رهبران کارگری، رهبری اعتصاب در اختیار نیروهای خرده‌بورژوازی مخالف شاه و به طور مشخص خمینی قرار گرفته بود. خمینی با تشکیل هیاتی از افراد مورد اطمینان خود آنها را با میان اعتصاب کنندگان می‌فرستد تا ضمن رهبری اعتصاب، کارگران را به ادامه اعتصاب تشویق کنند. خمینی در باره این اعتصاب چنین می‌گوید: «اعتصاب نفت بسیار مهم است. من دست علماء را می‌بوسم. هرچه در توان دارند در ادامه آن انجام بدهند که اگر اعتصاب شکسته شود، نهضت به عقب می‌افتد»

متأسفانه در غیاب چشم‌انداز روشن و قاطع سیاسی نزد رهبران کارگری، رهبری اعتصاب در اختیار نیروهای خرده‌بورژوازی مخالف شاه و به طور مشخص خمینی قرار گرفته بود. خمینی با تشکیل هیاتی از افراد مورد اطمینان خود آنها را با میان اعتصاب کنندگان می‌فرستد تا ضمن رهبری اعتصاب، کارگران را به ادامه اعتصاب تشویق کنند. خمینی در باره این اعتصاب چنین می‌گوید: «اعتصاب نفت بسیار مهم است. من دست علماء را می‌بوسم. هرچه در توان دارند در ادامه آن انجام بدهند که اگر اعتصاب شکسته شود، نهضت به عقب می‌افتد»

متأسفانه در غیاب چشم‌انداز روشن و قاطع سیاسی نزد رهبران کارگری، رهبری اعتصاب در اختیار نیروهای خرده‌بورژوازی مخالف شاه و به طور مشخص خمینی قرار گرفته بود. خمینی با تشکیل هیاتی از افراد مورد اطمینان خود آنها را با میان اعتصاب کنندگان می‌فرستد تا ضمن رهبری اعتصاب، کارگران را به ادامه اعتصاب تشویق کنند. خمینی در باره این اعتصاب چنین می‌گوید: «اعتصاب نفت بسیار مهم است. من دست علماء را می‌بوسم. هرچه در توان دارند در ادامه آن انجام بدهند که اگر اعتصاب شکسته شود، نهضت به عقب می‌افتد»

دولت اعتصابیون را تهدید کرده بود که اگر سر کار نروید، حقوق تان قطع خواهد شد. به دستور خمینی مبالغی برای کارگران اعتصابی فرستادند که بین عده‌ای از کارکنان توزیع شد

شاه به دستور آمریکا ایران را ترک کرد و خمینی سوار بر هواپیمای ایرفرانس از پاریس به عنوان رهبر انقلاب وارد تهران شد. پس از ورود خمینی و حتمی شدن سقوط شاه، خمینی دولت موقت انقلابی را به نخست وزیری بازرگان تشکیل داد. دولت موقت به فرمان او مشغول به برنامه ریزی کشور و ساماندهی قدرت جدید شد. یک روز قبل از سقوط رژیم پهلوی در ۲۱ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ بازرگان نخست وزیر دولت موقت در اجتماع کارکنان صنعت نفت، پایان اعتصاب درصنعت نفت را به دستور خمینی اعلام کرد

در پی فرمان خمینی کارگرانی که در مقابل سازمان مرکزی شرکت سهامی خاص خدمات جمع شده بودند اعلام داشتند که در اجرای فرمان خمینی از این ساعت همگی در سر کار خود حاضر خواهند شد و به سرعت کارهای تعمیراتی، حفظ و حراست، و آماده نمودن تاسیسات برای صدور نفت به خارج آماده خواهند بود
نمایندگان کارگران گفتند: «هرگاه امام فرمان صادر نمایند شیرهای نفت برای صدور نفت به خارج از کشور باز خواهد شد و همه کارکنان صنعت نفت تا صدور این فرمان آماده خواهند بود. ۲

در ادامه پیروی کارگران از رهبری خمینی صادرات خارجی نفت هم از سرگرفته شد و اعتصاب به طور کلی پایان یافت

خمینی، که خیلی زود مامور بازسازی نظم سرمایه‌داری در ایران شد، ماموریت سرکوب انقلاب را مرحله به مرحله به اجرا رساند تا اینکه طی سرکوب خونین خرداد ۶۰ و اعلام انحلال و توقیف تمام روزنامه‌ها و احزاب مخالف، انقلاب ۵۷ در هم کوبیده شد و به شکست قطعی کارگران انقلابی انجامید

انقلابی که با نقش تعیین کننده کارگران به پیروزی رسیده بود جز فقر و بی حقوقی بیشتر برای طبقه کارگر نتیجه‌ای نداشت. گروه‌هایی که نام مارکسیست بر خود نهاده بودند متاسفانه اکثرا یا به ماجراجویی و سکتاریسم پرداختند و یا، مثل حزب توده و فداییان اکثریت، پشت خمینی به اصطلاح ضد امپریالیست سنگر گرفتند تا انقلاب نتیجه‌ای جز فاجعه برای آفرینندگان اصلی‌اش که طبقه کارگر بودند، نداشته باشد

انقلاب ۵۷ درس‌های بسیاری می‌تواند برای آینده مبارزه طبقه کارگر داشته باشد که در این نوشتار به پاره‌ای از آنان می‌پردازیم

الف (مهمترین دلیل شکست انقلاب پیروی طبقه کارگر و مخصوصا کارگران صنعت نفت از رهبری جناحی از بورژوازی به سرکردگی شخص خمینی بود. آموختیم که اگر در جریان جنبش انقلابی طبقه کارگر پشت سر طبقات دیگر حرکت کند و رهبری را به آنان بسپارد، نهایتا به هیچ یک از اهداف خود نخواهد رسید و باید منتظر شرایط سخت تر باشد. تقصیر این اشتباه البته بیش از هر چیز بر دوش آن دسته از رهبران چپ و کارگری است که رهبری بدیلی به کارگران ارائه ندادند. این بود که خلا پیش آمده را در حالی خمینی پر کرد که بسیاری رهبران کارگری، تحت تاثیر حزب توده و سیاست «انقلاب دو مرحله‌ای» از خمینی به عنوان بورژوازی ملی و مترقی حمایت می‌کردند



چرخ صنعت به گردش فتن

ب) هدف اصلی اعتصاب سرنگونی حکومت شاه بود و با سرنگونی حکومت سلطنتی و دستور خمینی اعتصاب هم پایان یافت. حال اینکه کارگران می‌بایست خواست‌های خود را در قالب برنامه‌ای انتقالی، متشکل از خواست‌های دموکراتیک و سوسیالیستی، مطرح می‌کردند، رهبری انقلاب را به دست می‌گرفتند و تا رسیدن به اهداف خود و تعهد دولت موقت خمینی به اجرای برنامه‌ی حداقل کارگری به اعتصاب خود ادامه می‌دادند. این برنامه انتقالی می‌بایست طوری تدوین می‌شد که اجرای آن نهایتا به قدرت‌گیری کارگران و تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می‌انجامید

به عنوان مثال اگر کارگران نفت خواسته‌هایی نظیر آزادی احزاب و تشکل‌های سیاسی و صنفی، حق بدون قید و شرط اعتصاب، اعطای بیمه بیکاری به کارگران، ملی شدن تمام بانک‌ها و صنایع و کنترل مراکز تولید توسط شوراهای کارگران را مطرح می‌ساختند و تا رسیدن به تمام خواست‌های خود به اعتصاب ادامه می‌دادند و قاطعانه بر تحقق برنامه انتقالی فوق پای می‌فشردند. سرنوشت انقلاب ۵۷ به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و امروز این سرمایه‌داران بودند که بایست برای اینکه نتوانستند جلوی تحول سوسیالیستی را در ایران بگیرند، افسوس می‌خورند

فاشیسم چیست و چگونه باید با آن جنگید



لئون تروتسکی

ترجمه، منتشر کرده

درآمدی بر اقتصاد مارکسیستی



آلن وودز و راب سوئل

ج- چنانچه احزاب چپ آن دوره به جای آوانتوریسم و ماجراجویی یا سنگر گرفتن پشت خمینی ضد امپریالیست، جبهه ای متحد با حضور طبقه کارگر و علی الخصوص کارگران نفت در دفاع از دستاورد های دموکراتیک انقلاب با ترویج و دفاع از برنامه انتقالی در جامعه ایران تشکیل می دادند، قطعاً بورژوازی و رهبرش خمینی نمی توانستند انقلاب ۵۷ را در هم بشکنند و استبدادی مهیب تر را بر جامعه حاکم سازند.

به یاد داریم که اولین حرکت خمینی در تحدید آزادی های دموکراتیک حکم حجاب اجباری زنان در ادارات دولتی بود که در تاریخ ۱۶ اسفند ۵۷ و توسط روزنامه کیهان ابلاغ شد.

متأسفانه نه احزاب چپ و نه کارگران نفت در مقابل این دست اندازی به حقوق زنان قاطعانه نایستادند و پس از آن مرحله به مرحله سرکوب و بستن فضای سیاسی جامعه به اجرا درآمد. اگر در مقابل همین دستورحجاب اجباری کارگران دست از کار می کشیدند و احزاب چپ اعتراضات مدنی را سازماندهی می کردند قطعاً برنامه سرکوب انقلاب در همان نطفه خفه می شد.

جمع بندی

برای اینکه مجدداً تاریخ را تکرار نکنیم باید آگاهی طبقاتی خود را بالا ببریم. باید تاریخ انقلاب های جهان را بازخوانی و دلایل شکست طبقه کارگر را ریشه یابی کنیم. نهایتاً می بایست به مارکسیسم به عنوان علم رهایی طبقه کارگر بیش از گذشته مجهز شویم. به همین دلیل مطالعه آثار مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی به عنوان آموزگاران آگاه طبقه ما بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد. کارگران و جوانان انقلابی باید در جمع های خود مطالعه متون اساسی مارکسیسم را جدی تر از گذشته دنبال کنند.

در رابطه با همین مقاله به کسانی که دوست دارند تا با برنامه انتقالی و اهمیتش در دوران انقلابی آشنا شوند، توصیه می کنم که کتاب «برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی» اثر لئون تروتسکی را مطالعه نمایند.

منابع:

۱- مرتضی شمس، سخنان چهارمین پیش همایش یک صد سالگی صنعت نفت با عنوان نفت و تحولات مناطق نفت خیز جنوب ایران، در پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی

۲- محمود طلوعی، پدر و پسر، ناگفته ها و ناشنیدنی ها از زندگی و روزگار پهلوی ها، ص ۷۵۳-۷۵۱

سرمایه‌داری: «وحشت بدون پایان»

جان پیترسون
ترجمه‌ی آرش عزیزی

باشد، نانسائیت هیولاواری که ما را فرا گرفته تنها بدتر می‌شود.

ریشه‌ی بیشتر جرایم را می‌توان در فقر و بیگانگی و شرایط بد و نومی‌ی پیدا کرد. موج خیزان ریاضت‌کشی اقتصادی اوضاع را بدتر از پیش می‌کند. تخمین زده می‌شود که اگر سیاست‌های ریاضت‌کشی نبود ۲/۲ میلیون آمریکایی بیشتر دارای شغل می‌بودند. حالا اواما می‌خواهد دست به کاری بزند که هیچ جمهوری‌خواهی موفق به انجام آن نشده: قطع بیمه‌ی تامین اجتماعی و مدیکر (بیمه‌ی دولتی بهداشت برای سالمندان و برخی سایر شهروندان-م). قطع بودجه‌های پیشتر چگونه می‌توانند به ریشه‌ی بحرانی مشکلات پیش روی ما برسند؟

اما مارکسیست‌ها بدبین نیستند. ما واقعیت تلخ کنونی را می‌فهمیم و توضیح می‌دهیم و در عین حال پر از خوش‌بینی انقلابی سیری‌ناپذیر برای آینده هستیم. ما اعتمادی سوزان به طبقه‌ی کارگر و جوانان داریم. پتانسیل تغییر اوضاع، عظیم است. در پی رویدادهای ویسکانسین و جنبش اشغال، موج ممتد اعتصاب کارگران «فست فود» تنها آخرین نشانه‌ی شاخصه‌وار است که ناراضی‌ت جوشان دیر یا زود وسیعا به صحنه می‌آید.

از بردگی تا فئودالیسم، تمام جوامع پیشین باور داشتند که آخرین کلام سازمان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بشریت هستند. اما امپراتورهای رومی و مستبدین فئودال درس مشقی گرفتند تا یاد بگیرند که تغییر می‌تواند صورت بگیرد. آن جوامع نیز روی خطوط طبقاتی قطعی شدند و در سال‌های پیش از فروپاشی یا سرنوشتی‌شان پر از بدبینی و انحطاط بودند.

موج خشونت و توحشی که آمریکا و جهان را در می‌نوردد بهت‌آور و هراسناک است. هر کارگر آگاه طبقاتی و هر جوانی از وحشت‌های این نظام منزجر است. نظام بیماری که نتیجه‌اش جامعه‌ای بیمار است. بیمار، شفا می‌خواهد. وقت آن رسیده که برای پایان این بیماری کاری کنیم. وقت آن رسیده که سرمایه‌داری را به موزه‌ی بقایای تاریخ بشری اضافه کنیم. همین است که «اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران» (گروه خواهر «مبارزه طبقاتی» در آمریکا-م) و «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. ما از شما دعوت می‌کنیم برای مبارزه در راه این چشم‌انداز به ما پیوندید.

منبع: «سوشالیست اپیل» (فراخوان سوسیالیستی)، ارگان مارکسیست‌های آمریکا مورخ ۲۱ مه ۲۰۱۳، (www.socialistappeal.org)

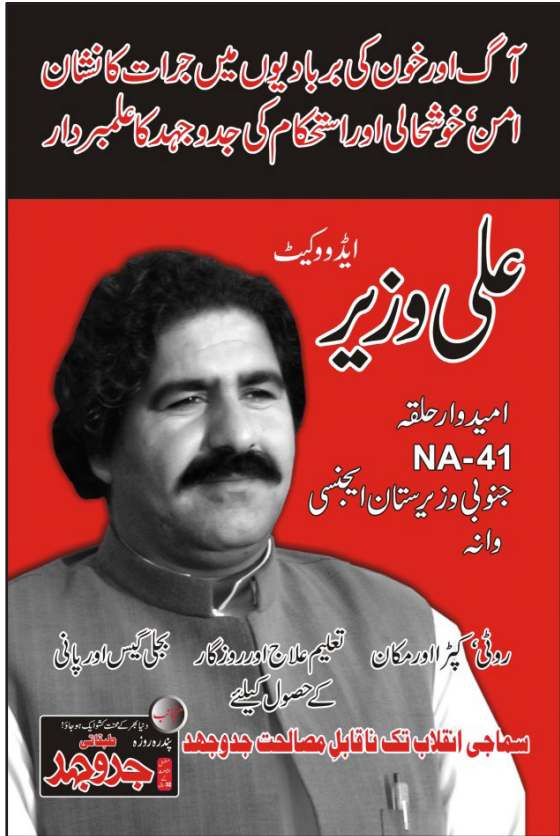
موج اخبار آزاردهنده انگار بی‌پایان است: تیراندازی در مدارس از کولورادو تا کنتیکت. فروپاشی و انفجار در کارخانه‌ها از بنگلادش تا تگزاس. حملات تروریستی از پاکستان تا بوستون. زیرساخت‌های در حال زوال از مکزیکو تا مینی‌سوپولیس. آدم‌دزدی و شکنجه از سیوداد خوارز تا کیلونند. جنگ و جنگ داخلی از سوریه تا سومالی. بیکاری توده‌ای از یونان تا کالیفرنیا. ریشه‌ی این موج‌ها ظاهراً بی‌توقف بدبختی و عدم قطعیت و آشوب انسانی کجاست؟ اکثریت کارگر جامعه در مورد آن چه می‌تواند بکند؟

ولادیمیر لنین، انقلابی روس، یک‌بار سرمایه‌داری را «وحشت بدون پایان» خواند. برای مردم آمریکا در سال‌های پس از جنگ چین چیزی شاید اغراقی پر سر و صدا به نظر می‌آمد. اگر جنگ جهانی دوم را فراموش می‌کردی و چشم‌ت را به روی جنگ‌ها و انقلاب‌ها و ضدانقلاب‌هایی که آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا را در می‌نوردید می‌بستی، اوضاع به نظر بهتر می‌شد، حداقل از لحاظ بنیادین مادی. البته که جیب سرمایه‌داران بیش از هر زمانی در تاریخ پر می‌شد و زهر نژادپرستی، تبعیض جنسیتی، هم‌جنس‌گراستیزی و خارجی‌ستیزی همچنان همه‌جا را گرفته بود اما زندگی داشت روز به روز برای میلیون‌ها نفر از کارگران، بخصوص نسبت به دهه‌ی ۱۹۳۰، بهتر می‌شد. آن‌گاه با فروپاشی اتحاد شوروی، بهمان گفتند که خود تاریخ تمام شده و سرمایه‌داری، گرچه بی‌نقص و عیب نیست، اما بهترین چیزی است که می‌توانیم به آن برسیم. به قول مارگارت تاچر «بدیلی در کار نیست». پس بهتر است به وضع موجود عادت کنیم - و آماده باشیم تا برادران و خواهران‌مان را زیر پا بگذاریم تا در زندگی پیشرفت کنیم.

اما اوضاع عوض می‌شود. از افزایش پشتیبانی از ازدواج هم‌جنس‌گرایان و حقوق برابر برای کارگران مهاجر گرفته تا اکثریت جوانان که می‌گویند سوسیالیسم را به سرمایه‌داری ترجیح می‌دهند، جهان‌بینی میلیون‌ها آمریکایی دستخوش تغییر است. تغییری بنیادین دارد صورت می‌گیرد و این علیرغم سردرگمی لاجرم در غیاب بدیلی روشن است. علیرغم بی‌خیالی و حواس‌پرتی ظاهری، مردم دارند بر این مهم واقف می‌شوند که وحشت‌های زندگی ما نشانه‌ای نظام اقتصادی-اجتماعی‌ای است گنبدیده و بیماری. در نظامی سالم و سرزنده، که در حال رشد باشد و کیفیت زندگی همه را در هماهنگی با محیط زیست بهبود بخشد، چنین کابوس‌های زنده‌ای به خاطره‌ای دور دست بدل می‌شوند. در واقعیت اما این کابوس‌ها دارند تکرار و متکثر می‌شوند. تا وقتی که انگیزه‌ی سودآوری سرمایه‌داری بر روابط انسانی حاکم

تقلب انتخاباتی در وزیرستان! مبارزہی واقعی تازہ آغاز شدہ است!

آلن وودز
ترجمہی آرش عزیز



مارکسیستی در میان طالبان

شرکت کردند. این محبوبیت واقعی او در این حوزه را نشان می‌دهد. در واقع این نشان قدرت واقعی او نیست چرا که به علت مسائل شدید اجتماعی، زنان نتوانستند در این میتینگ شرکت کنند گرچه در روز انتخابات در شمار وسیعی پای صندوق‌های رای رفتند.

عکس‌های این میتینگ اثباتی بر این مدعی هستند و با این همه نتایج رسمی مدعی است که او کمتر از ۸ هزار رای دریافت کرد. همین ادعا بلافاصله ماهیت واضح این تقلب را افشا می‌کند. شاید بعضی رای‌دهندگان با تهدیدهای خشونت (که «مسلم لیگ» علنا مطرح کرد) عقب رانده شده باشند اما تفاوت عظیم بین شمار افراد پرشوری که در راه‌پیمایی روز ۸ مه شرکت کردند و شمارش نهایی آرا خود گویای ماجرا است.

دیروز، اولین نتایج چهار حوزه رای‌گیری که انتخابات مجدد در آن‌ها

توضیح مترجم: در انتخابات اخیر پاکستان، علی وزیر، رفیق سازمان خواهر ما در پاکستان، موفق شد در حوزه‌ای در وزیرستان جنوبی، قلب طالبان و از خطرناک‌ترین اماکن کل جهان، بر تمامی سایر نامزدها فائق آید و پیروز شود. پیروزی را اما با تقلب از او گرفتند. این مطلب، روایت آلن وودز از این تقلب و از راه پیش رو است.

انتخابات مجدد در چهار حوزه رای‌گیری در وزیرستان جنوبی با تقلب انجام شد. پیروزی علی وزیر، نامزد مارکسیست پارلمان، از او دزدیده شد. اما با این‌که پارلمان هدف نهایی سیاستمداران حرفه‌ای فاسد است، این کارزار انتخاباتی برای مارکسیست‌ها تنها قدمی در راه مبارزه علیه نظام فاسد سرمایه‌داری بود.

در روز سه‌شنبه، ۲۱ مه، انتخابات مجدد در وزیرستان برگزار شد. روزنامه‌ی «داون» گزارش زیر را از نتایج انتخابات منتشر کرد:

پس از تجدید رای‌گیری در چهار حوزه انتخابی، غالب خان، نامزد «مسلم لیگ (نواز)» در حوزه انتخاباتی ۴۱، منطقه‌ی قبیله‌ای شماره شش (وزیرستان جنوبی)، پیروز شد. او ۷۹۵۰ رای آورد در حالی که علی خان، نامزدی مستقل ۷۶۴۸ رای گرفت و دوم شد.

به گفته‌ی نتایج غیررسمی، تجدید آرا در چهار حوزه رای‌گیری از جمله واچا دانا، دابکوت، خانکوت و مرنا غوندی انجام شد. مقررات سخت و سخت‌انیتی در این مورد لحاظ شد. انتخابات مجدد بدون مشکل برگزار شد و در هیچ یک از حوزه‌های رای‌گیری این منطقه‌ی پرتلاطم قبیله‌نشین هیچ حادثه‌ی نامناسبی گزارش نشد.

چند روز پیش بود که کمیسیون انتخاباتی پاکستان پس از دریافت گزارش‌هایی از مامور سیاسی/مامور مسئول منطقه‌ی وزیرستان جنوبی «تصمیم گرفت در حوزه‌ی انتخاباتی ۴۱ انتخابات مجدد برگزار کند».

اما گزارش‌های دست اول از رفقای ما در وزیرستان به روشنی نشان می‌دهد که این در نتیجه‌ی تقلب در سطح وسیع بوده است. از همان لحظه‌ای که اولین نتایج انتخاباتی اعلام شد هر چه لازم بود کردند تا جلوی پیروزی علی وزیر، نامزد مارکسیست، که حمایتی وسیع در این منطقه‌ی آلوده به طالبان را دارد بگیرند.

چنان‌که خوانندگان مارکسیست دات کام می‌دانند، علی میتینگ عمومی بزرگی در روز ۸ مه برگزار کرد که حدود ۳۰ هزار نفر در آن

داستان نیست. کارزار انتخاباتی علی موفقیتی عظیم بود و راه را برای آن چه باید از پی بیاید باز می‌کند. فصلی تمام شده و فصلی بسیار بسیار مهم‌تر تازه آغاز شده است



تظاهرات ۳۰ هزار نفری علی وزیر

مبارزه ادامه دارد!

همه‌ی صحبت‌ها در مورد باصطلاح «پیروزی دموکراسی پاکستان» تبلیغاتی نازل است. این باصطلاح دموکراسی تقلبی است به همان آشکاری انتخابات تقلبی دیروز در وزیرستان جنوبی. راهزنان و دزدها به مجلس ملی «انتخاب» می‌شوند که بزرگترین لانه‌ی دزدها در پاکستان است و اما حق نمایندگان صادق طبقه‌ی کارگر مرتبا خورده می‌شود.

نواز شریف، نخست‌وزیر جدید و رئیس «مسلم لیگ»، ثروتمندترین مرد پاکستان است. رهبران خارجی یکی پس از دیگری به او بخاطر انتخاب فوق‌العاده و «دموکراتیکش» تریک می‌گویند. بارون‌های مواد مخدر، آخوندها، زمین‌داران، دزدان، حقه‌بازان و فاحشه‌های سیاسی پاکستان همین حالا دم در قصر محل اقامت او در لاهور صف بسته‌اند تا پست و مقامی پیدا کنند

آقای شریف در قصرهایی زندگی می‌کند که زمین‌های خصوصی کریکت دارند و پرنده‌سرایشان نادرترین طاووس‌ها را دارد و پارک‌های او پر از گوزن است. هر روز سال آب و برق دارد و، به گفته‌ی اکونومیست، حتی «ردیف ردیف چراغ‌های خیابانی سبک ویکتوریایی، چمن‌هایی تمیز و فیچی‌خورده و تپه گل‌هایی که شهرهای «ساحلی ساسکس (جنوب شرقی انگلستان-م) را شرمگین می‌کند

چنان‌که می‌خوانیم، درون خانه‌ی عظیم او پر است از «لوسترهای عظیم، پرده‌های مخملی با راه‌راه‌های طلایی، آینه‌های تمام‌دیواری که تصویر ماکت مکه‌اش را بهتر منعکس می‌کنند، انواع و اقسام شمشرها که به دیوار زده شده‌اند، گلدان‌هایی با شیشه‌ی سیگل‌یافته و جعبه شکلاتی که، به معنای کلمه، اندازه‌ی تابوت است (احتمالا هدیه‌ای پسا انتخاباتی). مبلمان خانه با فرانسه‌ی پیش از انقلاب جور «در می‌آید»

برگزار شد نشان می‌داد که علی در حال پیروزی است و تا ساعت نه شب صفحه‌های تلویزیون پاکستان نیز همین را نشان می‌داد. بعد تغییری ناگهانی و اسرارآمیز صورت گرفت. در نتیجه‌ی آشکارترین تقلب، نتایج سایر حوزه‌های انتخاباتی (که رای‌گیری در آن‌ها در روز ۱۱ مه برگزار شده بود) تغییر داده شد و نامزد «مسلم لیگ (نواز)» را در صدر گذاشتند

با این همه، این نتیجه تا آخرین دقایق در شک بود. افسر مسئول که توسط «کمیسیون انتخابات پاکستان» مسئول انتخابات شده بود تا دیر ساعات شب نمی‌دانست اعداد و ارقام را چطور بالا و پایین کند تا پیروزی مسلم لیگ (نواز) را اعلام کند. این واقعیت، باضافه‌ی میزان اندک «اکثریتی» که مدعی آن شده‌اند، گواهی دیگر است که علی با اکثریتی قاطع پیروز شده بود و متقلبین بایست با احتیاط دست به عمل می‌زدند

نتیجه را که در آخر کار اعلام کردند، گفتند علی وزیر تنها با ۳۰۲ رای از غالب خان، نامزد مسلم لیگ (نواز)، «شکست» خورده است. گفتند «برنده» ۷۹۵۰ رای گرفته و علی، نامزد مستقل، ۷۶۴۸ رای دریافت کرده و دوم شده است. هنوز توضیح نداده‌اند که چطور نامزدی که اول گفتند با ۵۰۰ رای پیروز شده سپس انتخابات را با نزدیک ۸۰۰۰ رای باخته است. چنین حساب انتخاباتی خلاقانه‌ای نمایش روشنی از ماهیت مضحک دموکراسی پاکستان است که نشریات بورژوازی جهان با این همه آب و تاب به ستایش آن نشسته‌اند

این انتخابات تقلبی را با کارزار نظام‌مندی از ارباب تدارک دیدند: هم با تهدید خشونت و هم با خود خشونت. در روز ۱۱ مه، بسیاری از رای‌دهندگان به علی وزیر به شدت به دست طالبان کتک خوردند تا گوشمالی ببینند. نامزد مارکسیست در وزیرستان، مرکز فعالیت طالبان، در هر قدم با تهدید نه فقط ضرب و شتم که ترور روبرو بود. با این همه رفیق علی وزیر یک ذره ترس هم از خود نشان نداد و شجاعانه در هر لحظه از افکار انقلابی خود دفاع کرد

جای کوچک‌ترین شکی نیست که رفیق علی پیروز انتخابات بود و با حقه و بی‌شرمانه‌ترین تقلب آرا جلوی ورودش به پارلمان را گرفتند. هزاران رای را به روشنی کنار گذاشتند و یا به نامزد مسلم لیگ (نواز) دادند. این واقعیت که نتایج «رسمی» این قدر نزدیک بودند (کمتر از ۳۰۰ رای تفاوت) عملاً اعترافی به ساختگی بودن «پیروزی» مسلم لیگ (نواز) است

این دومین بار است که مقامات در وزیرستان در انتخابات تقلب کرده‌اند تا جلوی پیروزی علی وزیر را بگیرند. آن‌ها در انتخابات قبلی در ۲۰۰۸ هم دقیقاً همین کار را کردند. اما این به هیچ وجه پایان

کارگر قرار می‌دهند. آن‌ها، و فقط آن‌ها، می‌توانند توده‌ها را به سوی پیروزی رهنمون کنند

لندن، ۲۲ مه

منبع

(Marxist.com) در دفاع از مارکسیسم، وبسایت گرایش بین‌المللی مارکسیستی: مورخ ۲۲ مه ۲۰۱۳، (com)

اما برای میلیون‌ها نفر از مردم فقیر که موجودیت بینوای خود را در زاغه‌نشین‌های متعفن و کوچه‌های باریک لاهور و یا جهنم سوزان روستاهای بدون برق در سراسر پاکستان می‌گذرانند، زندگی بسیار متفاوت است. آن‌ها می‌دانند که از دولت جدید چیزی نمی‌توان انتظار داشت مگر سرکوب بیشتر، رنج بیشتر، دزدی بیشتر و استثمار بیشتر. شریف روزنامه‌نگاران غربی را به سفره‌ای دعوت می‌کند «پر از کباب، انواع و اقسام کاری‌ها، کپه کپه برنج بریانی و نان داغ». اما سفره‌ی میلیون‌ها نفر از فقیران خالی است

رفیق بیباک ما، علی وزیر، با آن شعار قدیمی و انقلابی کارگران و دهقانان پاکستان در این نبرد انتخاباتی شرکت کرد: روتی، کاپرا اور مکان! نان، لباس و مسکن! ساده‌ترین شرایط موجودیت انسانی هنوز در اختیار اکثریت مردم این کشور بزرگ وجود ندارد. میلیون‌ها کودک شب‌ها گرسنه سر به بالش می‌گذارند در حالی که انگل‌های ثروتمند با مکیدن خون این مردم فربه می‌شوند

این باصطلاح دموکراسی به چه درد می‌خورد اگر تنها نامی است برای دیکتاتوری ثروتمندان بر فقرا؟ چه فایده دارد هر چند سال یک بار به مردم حق رای داده شود اگر تنها انتخاب پیش‌رویشان انتخاب دار و دسته‌ای از دزدان به جای دار و دسته‌ی دیگری از دزدان باشد؟ کارگران و دهقانان به نتیجه‌گیری‌های خود خواهند رسید. دار و دسته‌ی جدید غارتگران به زودی نزد مردم افشا می‌شود. این مردم خواهان ساده‌ترین حقوق خود هستند: نان، لباس و مسکن. و از آن‌جا که مجلس ملی این چیزها را به آن‌ها نخواهد داد، در جای دیگری به دنبال‌شان می‌گردند

مبارزه برای حقوق کارگری با انتخابات آغاز نمی‌شود و پایان نمی‌یابد. مبارزه‌ی واقعی نه در راهروهای مجلس ملی که در خیابان‌ها، در کارخانه‌ها، در روستاها و مزارع، در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها صورت می‌گیرد. این‌جا است که مارکسیست‌های پاکستان به موفقیت می‌رسند

آن‌ها شاید از هر حقه‌ای استفاده کنند تا در انتخاب رفیق علی وزیر تقلب کنند اما نمی‌توانند مانع شوند او و بسیاری مثل او خود را در صدر توده‌های در مبارزه قرار دهند. مبارزه همین‌اکنون دارد آماده می‌شود. در پیش رو است. غیر قابل اجتناب است. و پیروزی نهایی بیش از همه به کیفیت رهبری بستگی دارد

کارگران و دهقانان خیلی خوب می‌دانند به چه کسی می‌توانند اعتماد کنند. می‌دانند که رهبران واقعی‌شان کیستند: نه سیاستمداران شیک‌پوش و «زیرک» اسلام‌آباد که دروغ می‌گویند و تقلب می‌کنند و فریب می‌دهند که آن انقلابیون صادقی که خود را در موضع طبقه‌ی

«ما در گروهی اندک شمار راهی پرشیب و صعب را پی گرفته‌ایم و دستان همدیگر را محکم چسبیده‌ایم. همه سویمان را دشمن گرفته و باید بی‌وقفه زیر آتش آن پیش برویم. ما با تصمیمی آزادانه گرد هم آمده‌ایم تا به جنگ دشمن برویم و نه این‌که به باتلاقی در آن نزدیکی عقب بکشیم که ساکنینش از همان آغاز به ما خرده می‌گرفتند که چرا راه **مبارزه** را به جای راه آستی گزیده‌ایم»

- لنین، «چه باید کرد»